

گفت و شنود فضل الرحيم رحيم ، خبرنگار آزاد با آقای محمد زرگرپور ، شاعر کشور ما مقیم المان .

من در شعر دنبال آرامش هستم ، شاعر یک ذاتی دارد که همان خلوت و آرامش درونی و تحيیر های او در برابر جمال و جلال است ، شاعر برای آرامش خود شعر می سرايد بی آن به لذت ديگران فکر کند ولی ديگران نا خواسته از آن لذت می برند .

محمد زرگرپور



آقای زرگر پور گرامی ، قبل از گفت و شنود ، اگر ممکن باشد خود را به عزیز خواننده معرفی نماید .

در سال 1341 شمسی در هرات در یک خانواده متوسط شهری چشم به این کره خاکی گشودم
شغل خانوادگی ما از چند پشت به این طرف زرگری بوده و نام فامیلی من هم از آن ناشی شده است .
دوره تحصیل ابتدایی و لیسه در هرات طی شد ، ورود قوای اشغالگر در 1358 شمسی این
این رشته را قطع کرد و آوارگی آغاز شد . از آن به بعد در ببری ، درس ، تعلیم و تعلم را
باره ها تکرار کرده ام در کشور های مختلف ،

از سال 1370 شمسی به شعر روی آوردم و قبل از آن از سال های 1359 و 1360 شمسی چیز های بنام مقاله ، داستان کوتاه ، تحلیل سیاسی ، تاریخی و تحقیقی می نوشتم که گاه در نشریه ها چاپ میشد کما اینکه این امر هم در سال های بعدی به نحوه کمتری ادامه داشته است .

س - اولین جرقه های شعری در شما چگونه بوجود آمد؟

ج - شبی دوستان و رفقا دور هم جمع بودیم و تا دیر وقت بیدار ماندیم ، صبح با تاسف مادر صاحب خانه که از دوستان ما بود فوت کرد . این واقعه همه ما را سخت متأثر ساخت ، دوستان فیصله کردند در روز تدفین چیزی تهیه و خوانده شود ، چیزی نوشتم و روز موعد توسط کسی خوانده شد همه تعجب کرده می گفتند تو شاعر بودی ما خبر نداشتیم از آن روز به بعد چیز های می نویسم بقیه می گویند این ها شعر است .
البته حضور در جلسات شعر و محافل ادبی ، مطالعه آثار و آموختن فنون ، از جمله مواردی بوده که تا بحال ترک نکرده ام .

اوایل چیز های می نوشتم که در صنعت شعر ، بنام های چهار پاره ، نیمایی ، سپید ، می گویند . خود می دانید چهار پاره به نوع شعری گفته می شود که مصرع دوم و چهارم آن هم قافیه باشد .

س - شما در جستجوی چه چیزی هستید در شعر؟

ج - من در شعر دنبال آرامش هستم ، شاعر یک ذاتی دارد که همان خلوت و آرامش درونی و تحيیر های او در برابر جمال و جلال است ، شاعر برای آرامش خود شعر می سرايد بی آن به لذت ديگران فکر کند ولی ديگران نا خواسته از آن لذت می برند .

س - به نظر شما شعر باید پیام خاصی داشته باشد؟

ج - شعر الزام آور است و شاعر ملتزم ، تعهد و رسالت در برابر اجتماع و مردم از عوارض شعر و علت غایی آن انتقال پیام به مردم است .

س - می گویند: " ارزش یک شعر هنری در آن است که خواننده خود تفکر نماید و از مسیر اندیشه خویش راهی پسوی محتوا و پیام شعر باز نماید که کاربرد استعاره ها ، سمبولها ، تشبیهات ، و ترکیبات بدیع موجب اساسی آن به شمار می آید . " آیا شما به همین شیوه شعر می سرايد و یا کار شما شکلی دیگری است؟

ج - در این مورد دو نکته را باید مد نظر داشت ، یکی منظور و هدف سراینده ، دوم برداشت خواننده ، برداشت خواننده ها از هر قشری متفاوت اند . این حق مسلم خواننده است که از یک اثر ادبی و هنری چگونه برداشتی داشته باشد منفی یا مثبت ، در تعبیر و تفسیر و قرار دادن محتوای آن در حوزه خواهش خویش ، اما سراینده هم در انتخاب سوژه و نحوه ارائه تفکرش در هر قالب و فورم آزاد است . ارزش یک اثر خوب و ماندگار علاوه بر چهار رکن اصلی (زبان ، موسیقی ، خیال ، عاطفه) از بکارگیری صنایع لفظی و معنوی که ابزار و عناصر تشکیل دهنده یک شعر خوب اند بهره برده باشد . من سعی می کنم از تمام این ابزار استفاده کنم .

س - شما در سرایش شعر به چه چیزی بیشتر توجه دارید " به اندیشه ، تخیل ، عاطفه ، تصویرپردازی ، شکل ، پیام ، زبان ، ترکیبات تازه ، واژه ها و یا چیز های دیگر؟

ج - زبان ، موسیقی ، خیال و عاطفه چهار رکن اساسی شعر را تشکیل می دهند ، فورم ، تصویر تشبیه و استعاره و غیره عناصر بعدی خواهند بود . تا زگی و هدف گرایی باعث ماندگاری شعر می شود .

س - برای بیان یک شعر چه حالاتی باید رخ دهد تا اشعار به ذهن جاری شود؟

ج - شعر در قید زمان و مکان و حالات آدمی نمی باشد خواب ، بیداری و شرایط را نمی شناسد و گوینده خویش را هم آرام نمی گذارد .

س - شما هر موقع که اراده کنید می توانید شعر بگویید یا اینکه باید در یک زمان و حالت خاصی قرار بگیرید؟

ج - به نظر من هر وقت می شود چیزی نوشت اما بستگی به موضوع و کشش فکری آدم دارد جریان شعر سیال است همیشه وجود دارد باید آن را صید کرد و محتاج شرایط خاصی نمی باشد .

س - آیا برای پرورش ذوق شاعر تکنیک و احساسات کافی است و یا شما چیزی های دیگری بر آن علاوه می کنید؟

ج - در این فن بعضی چیز ها ذاتی و فطری اند مثل دید یا نگریش ، ذوق ، استعداد ، احساس و علاقه ، مواردی باید جستجو کرد و فرا گرفت مانند علم و دانش این رشته ، تکنیک ، تجربه ، آموختن از پیش کسوتان ، مطالعه آثار متقدمین و معاصرین و حرکت رو به جلو با زمان و زمانه خویش .

س - آیا موجودیت خط قرمز که مجال بیان بعضی اندیشه های انسانی را از آدمهای جامعه ما سلب نموده ، بر کار و پرداختهای شعری شما هم اثر داشته و یا دارد؟

ج - شعر و هنر مرز شکن است در جاده هنر خط قرمز وجود ندارد ، شعر و هنر با پلشتی ها در جنگ بوده و خواهد بود . شاید مصلحت ها این مجال را از آدم بگیرند . و یا تنگناهای فرهنگی و اقتصادی در جامعه بعضی وقت مشکل ساز اند .

س - آیا شما به عنوان شاعر گاهی مجبور به خود سانسوری شده اید اگر شده اید علت آن چی بوده؟

ج - خود سانسوری بدان معنی که فکر می شود نه ، ولی شرایط در تغیر روش و یا شیوه بیان اثر گزار بوده و خواهد بود .

س - گزینش خیال شما در سرایش شعر بیشتر بطرف شعر آزاد نیمایی است و یا فقط قالب های کلاسیک شعر را می پذیرید و چرا؟

ج - من به قالب فکر نمی کنم ، شعر وقتی می آید قالبش را با خود می آورد نا خودآگاه ،

س - در بین شعراء گذشته و معاصر کشور ما کدامین آنها بهترین الگو در سرایش شعر برای شما بوده و یا می باشد ؟

ج - ما هر چه داریم از گذشته است ، حال و آینده ما را گذشته ها ساخته اند ، زیر بنا را گذشته اند ، ما میراث بر از سنایی و مولانا هستیم ، باید این لیاقت را داشته باشیم ، با بدست بیآوریم به شعرا معاصر احترام و ارادت دارم .

س - برای چی شعر می سراید؟

ج - زبان حقیقی بشر زبان شعر است و ذات او ذات شاعرانه ، ما انسان ها بالذات متفکریم و صورتی از تفکر و کمال در شعر و حکمت ما تجلی می کند ، شعر و شاعر سا حتی دارد که به مبدأ وصل است ، برای شاعر رسالتی متعارف در جامعه وجود ندارد اما ره آموز قوم خودش است ، شعر نا خود آگاه موعظه و پند است و بیانگر اسرار و ماهیت جهان ، شاعر نگهبان حقیقت است و مفسر کلمات .

س - اگر قرار باشد روزی دیگر شعر نه سراید چه خواهد کرد؟

ج - به آن روز فکر نمی کنم .

س - نظر شما در پاره شعر امروز کشور ما در کل چیست؟

ج - شعر امروز ما تا شعر دیروز فرق اساسی دارد ، شعر امروز ما پوست انداخته و از سردی و گرمی بدر آمده و امید های بسوی پویایی و رشد از آن می رود و من امید های زیادی دارم . شعر ما در مثلث زبانی جامعه دری زبان حرفی برای گفتن دارد . چشم دوخته ام به افق های روشن امروز و فردای شعر افغانستان و با آن زندگی می کنم .

س - اگر روزی کسی بگوید که متقدمان شعر همه معنایی موجود را گفته اند و ما دیگر حرفی برای گفتن نداریم پاسخ شما در زمینه چیست؟

ج - شاعر ی می گوید : یک عمر می توان سخن از زلف یار گفت در بند آن مباش که مضمون نمانده است

س - در مورد تاثیر گزاری شعر بر رشد ادبیات و زبان چی نظر دارید؟

ج - ریشه شعر و هنر هر ملتی در ادبیات و زبان و مایه های فرهنگی آن ملت نهفته است ، شعر و زبان از هم جدایی ندارند . بالیدگی هر یک در گرو دیگری است .

س - اگر بخواهید به عنوان شاعر تعریفی از شعر ارایه بدارید به نظر شما شعر یعنی چی؟

ج - شعر شاید عالی ترین وسیله بیان احساسات و عواطف باشد که در ذهن و اندیشه متراکم می گردد ، شعر یعنی روح و باطن هنر ، شعر یعنی زبان حقیقی بشر ، شعر یعنی زندگی .

س - آیا مجموعه چاپ شده ۶ از سروده های تان در دسترس علاقمندان قرار دارد؟

ج - پنج مجموعه شعر دارم بنام های (نسل های سوخته ، آوای باران ، پایبای نگاه ، در خلوت خودم ، خوشه ها) نسل های سوخته در سال 1998 عیسوی در هامبورگ و آوای باران در سال 1386 شمسی در ایران چاپ گردید . نیز دو مجموعه دیگر آماده چاپ اند .

س- یکی از خاطرات خوبتان را در عرصه شعر و شاعری بگوید ؟

ج - خاطرات که زیاد اند دو تا خاطره همین حالا به ذهنم رسید خدمت شما عرض می کنم یک روزی در هامبورگ از یک سرکی که مغازه های افغانها در آن قرار دارد تیر میشدم ناگهان مغازه داری که اولین بار او را می دیدم دویده بسوی من آمد و مرا در بغل گرفت و بوسید و می گفت خدا را شکر که تو جور هستی ، گفتم قضیه چیه ؟ چرا این کار کردی ؟ گفت دیشب در یک پروگرام تلویزیون افغانی مجری برنامه اعلام کرد شعری از یک شاعر هموطن ما که تازه درگذشته است برای تان د کلمه می کنم بعد شعر را خواند و عکس تو را هم نشان داد من و همسرم خیلی ناراحت شدیم تا صبح هم خوب نخوا بیدیم امروز که تو را دیدم نا خود آگاه بطرف تو کشیده شدم و خیلی خوشحالم که تو زنده هستی .
خاطره دوم : در محفل ادبی دوستان همزبان ایرانی دعوت شده بودم ، در این جلسه هر یک از حاضرین از خود یا از نویسنده و یا شاعری دیگری چیزی می خواند . در جمع پیرمردی بود وقتی نوبت به او رسید گفت من امروز برای شما شعری از یک شاعر ایرانی که در سویدن زندگی می کند دکلمه می کنم او گفت من به سویدن رفته بودم دوستان من چندتا شعر به من دادند از این شاعر ، من یکی را برای شما می خوانم . آن مرد شعر را خواند از او سوال شد که شاعر این شعر کی بود گفت (محمد زرگریور) است ایرانی است و در سویدن زندگی می کند . میزبان محفل و چند نفری که مرا می شناختند از او پرسیدند که تو این آدم را می شناسی ؟ گفت من ندیدم ولی دوستان من گفتند که همین جا زندگی می کند وقتی مرا معرفی کردند بقیه تعجب کردند و او مرد هم قبول نمی کرد ، دوهفته بعد که قرار بود من او را ملاقات کنم با تاسف از دوستان همزبان شنیدم که فوت کرده است .

س - شما به غیر از برنامه های فرهنگی تان شغل دیگری هم دارید ؟

ج - شغل اصلی من زرگری است ولی حالا در کار مواد غذایی هستم .
اقای زرگریور ، از شما یک دنیا تشکر که به پرسش هایم صمیمانه پاسخ گفتید .
فضل الرحیم رحیم خبرنگار آزاد .

اینک به عنوان نمونه چند سروده از آقای محمد زرگریور:

گیسو سیاه

گیسو سیاه من

وقتی نشان عشق بنام تو جان گرفت

دنیا به درد و ضجه برون ریخت

تاوان غفلتش را

سنگین

با حسرتی که سوزش دیگر داشت

این غم گرفته ، عاشق عاصی

با آستین سبز تفاهم

می رفت گرد یاس و پریشانی

گیسو سیاه من

وقتی به گریه راز تعهد را

در بازوان آینه افشا کرد

خورشید با طراوت فروردین

از سقف آسمان صداقت

آویزه شد نشانه ء عشقی را

گیسو سیاه من .

محمد زرگریور

رباعی

سبزینه نگاه او خرابم کرده است

رنگینه ء لعل او عذابم کرده است

آرامش و ناز او ، دلم داد به باد

دردا که سکوت او کبابم کرده است .

محمد زرگریور

بال های عشق

غم های زندگانی و غربت را

با شهر سوخته

ایل پریشانم

نالیدم

روزی که آفتاب

شهر ملتهب دلدادگان را

نوازش می کرد

من

خنده های پژهرده ء یتیمانم را

بر صحیفه ء تاریخ نقش کردم

تاشادمانه لانه بسازند قمریان

در عمق عاطفه ء خانه های گلی ؟

تا در طلوعه ء سحر عشق

دو شیزگان شهر غمینم

زلفان گردخورده ء مردان خویش را

با شانه آشنا بنمایند

آنان پیام مهر بلب دارند

و اینان

سازندگان روز غرور اند .

محمد زرگریور

بهار تلخ

چه بی ترانه مرا این بهار می گذرد
چه بی غزل طرب این دیار می گذرد
تمام آینه بندان شهر می گویند
ملال خاطر این روزگار می گذرد
چه جای شکوه گرم بسته اند با غم و درد
دو روزه عمر من این حصار می گذرد
شکسته اند مگر حرمت قبیله ما؟
که خون دیده از این جویبار می گذرد
بیا قصیده بسازیم تا سپیده دم
نسیم رویش این اعتبار می گذرد.

محمد زرگریور

-